

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطالعات فقهی سیاست



دوفصلنامه علمی - پژوهشی
سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان ۱۴۰۴



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام
مدیر مسئول: آیت الله محمد جواد فاضل لنکرانی
سردبیر: سید جواد حسینی گرگانی



هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):

- ♦ میرتقی حسینی گرگانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ سید جواد حسینی گرگانی (مدرس سطوح عالی حوزه علمیه قم، دکتری فقه روابط بین الملل)
- ♦ قاسم شبان نیا (دانشیار مؤسسه امام خمینی علیه السلام، دکتری علوم سیاسی)
- ♦ محمد جواد فاضل لنکرانی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ احمد مبلغی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ ابوالقاسم مقیمی حاجی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)
- ♦ محمد جواد نوروزی (استاد مؤسسه امام خمینی علیه السلام)
- ♦ محمد سعید واعظی (مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم)

دبیر اجرایی: حسین حمزه

صفحه آرا: محسن شریفی

مترجمان: سید محمد سجادی (عربی) - جاوید اکبری (انگلیسی)

دبیر تحریریه: محمد قاسمی

طراح جلد: حمیدرضا پورحسین

ویراستار: سید روح الله قافله‌باشی

دوفصلنامه **مطالعات فقهی سیاست** بر اساس نامه شماره ۳۷۷۴ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای شورای عالی حوزه‌های علمیه در جلسه مورخ ۱۴۰۳/۳/۲۹ از شماره سوم به رتبه علمی - پژوهشی ارتقاء یافته است.

نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر دوفصلنامه مطالعات فقهی سیاست

تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - دورنگار: ۰۲۵ - ۳۷۷۳۰۵۸۸

چاپ: گله‌ها - قم / قیمت: ۱۲۰ هزار تومان





In Search of the Conceptualization and Application of Social Justice in the Theory of Velayat-e Faqih, with Emphasis on Fiqh Texts

Mohammad Hadi Hamidian¹

Abstract

Justice, as one of the fundamental conditions of the political legitimacy of the faqih possessing the required qualifications (faqih jāmi' al-sharā'it), has received considerable attention in fiqh and doctrinal texts. Nevertheless, examining the relationship between social justice and the theory of Velayat-e Faqih is regarded as a fiqh-based innovation and an interdisciplinary endeavor. Inquiry into justice within the theoretical and practical dimensions of Velayat-e Faqih remains a relatively novel field that requires conceptual clarification and systematic formulation.

Using a descriptive–analytical method, this article demonstrates that some contemporary jurists have attempted to employ social justice as a mediating criterion and have offered both independent and complementary interpretations of the theory of Velayat-e Faqih. Among these jurists are Mohammad-Taqi Misbah Yazdi, Mohammad Javad Fazel Lankarani, and Mohsen Araki. Conversely, some jurists and hadith scholars, drawing upon specific narrations, have sought to elucidate the relationship between social justice and the theory of Velayat-e Faqih. The passage “lawlā hudur al-hadir” in the Shaqshaqiyyah Sermon is considered one of the most significant narrations in discussions of social justice.

Following Imam Khomeini, several of his students made substantial contributions in this regard. Likewise, the contemporary hadith scholar Mohammad Reza Hakimi established a close connection between social justice and the theory of Velayat-e Faqih. In some of his works, he appears as a strong proponent of Velayat-e Faqih, while in others he adopts a critical—though not negating—approach. This article also addresses the ways in which the concepts of justice and social justice have, in certain cases, been employed as grounds for criticizing or rejecting Velayat-e Faqih, thereby systematizing both critical and negation-oriented strands of the existing literature.

Keywords: Justice; Social Justice; Theory of Velayat-e Faqih; Rational Justification; Textual Justification; Proponents; Opponents.

¹ Assistant Professor at the Imam Khomeini Institute and Member of the Academic Council of the *Marja'iyyah* Fiqh Center of the *A'imma al-Aḥḥār* (*alayhim al-salām*). hadi.hamidian@gmail.com

در جستجوی صورت‌بندی و کاربری مفهوم «عدالت اجتماعی» در نظریه‌ی «ولایت فقیه»

محمدهادی حمیدیان^۱

چکیده

«عدالت» به‌عنوان یکی از شروط اساسی «مشروعیت سیاسی» ولی فقیه جامع‌الشروط در متون فقهی و معارفی، مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته است. با این حال، بحث پیرامون نسبت میان «عدالت اجتماعی» و «نظریه ولایت فقیه» یکی از نوآوری‌های فقهی و فعالیت‌های میان‌رشته‌ای به شمار می‌آید. «عدالت‌پژوهی» در حوزه نظری و عملی «ولایت فقیه» موضوعی نوظهور است که نیازمند تحقیق و صورت‌بندی دقیق می‌باشد.

مقاله حاضر، با روش توصیفی - تحلیلی، نشان می‌دهد که برخی از فقهای معاصر کوشیده‌اند تا «عدالت اجتماعی» را به‌عنوان حد وسط به کار گیرند و تبیین‌هایی مستقل یا غیرمستقل از نظریه ولایت فقیه ارائه دهند؛ از جمله فقیهانی مانند مصباح یزدی، محمدجواد فاضل لنکرانی و محسن اراکی. از سوی دیگر، برخی فقها و حدیث‌پژوهان بر اساس برخی روایات، رابطه میان «عدالت اجتماعی» و «نظریه ولایت فقیه» را تبیین کرده‌اند. فقره «لولا حضور الحاضر» ذیل خطبه شقشقیه یکی از روایات مهم در باب «عدالت اجتماعی» محسوب می‌شود. پس از امام خمینی، برخی از شاگردان ایشان گام‌های بلندی در این زمینه برداشته‌اند.

همچنین، حدیث‌پژوه معاصر، محمدرضا حکیمی، پیوند وسیعی میان «عدالت اجتماعی» و «نظریه ولایت فقیه» برقرار کرده است. وی در برخی آثار، مدافع سرسخت ولایت فقیه و در برخی دیگر، منتقد (نه نافی) آن است. این مقاله همچنین به این نکته توجه دارد که مفهوم «عدالت» و «عدالت اجتماعی» در برخی موارد دستمایه نقد یا نفی ولایت فقیه نیز قرار گرفته است؛ به این ترتیب، ادبیات نافیانه و نقادانه نیز به‌صورت نظام‌مند صورت‌بندی شده است. واژگان کلیدی: عدالت، عدالت اجتماعی، نظریه ولایت فقیه، صورت‌بندی.

۱. استادیار موسسه امام خمینی و عضو شورای علمی مرکز فقهی ائمه اطهار (عج)؛ hadi.hamidian@gmail.com



مقدمه

«عدالت» به طور عام و «عدالت اجتماعی» به طور خاص، از جمله مفاهیم پرکاربرد در ادبیات سیاسی - مذهبی نیم قرن اخیر به شمار می‌روند. در دوره مبارزه و نهضت اسلامی نیز «عدالت اجتماعی» به عنوان یکی از اهداف اصلی این مبارزه مورد توجه بوده است. پیروزی انقلاب اسلامی ایران و استقرار نظریه ولایت فقیه، همواره به معنای اولویت و قداست «عدالت» در نظام سیاسی و اجتماعی تلقی شده است؛ با این حال، نسبت‌سنجی دقیق‌تر میان عدالت و حکومت دینی نیازمند پژوهش‌های عینی‌تر و مستندتری است.

نسبت «عدالت» و نظریه ولایت فقیه به طور عام و نسبت «عدالت اجتماعی» و نظریه ولایت فقیه به طور خاص، یکی از حلقات این پژوهش محسوب می‌شود. در این نوشتار، ضمن توجه به مفهوم عام عدالت، دو متغیر «عدالت اجتماعی» و «نظریه ولایت فقیه» مورد بررسی قرار گرفته‌اند. پرسش اصلی این پژوهش این است که در تبیین نظریه ولایت فقیه تا چه اندازه از مفهوم «عدالت اجتماعی» بهره گرفته شده است؟

در ذیل این پرسش اصلی، برخی پرسش‌های فرعی نیز مطرح است؛ از جمله اینکه آیا فقه و فقها از مفهوم «عدالت اجتماعی» در تبیین ولایت فقیه استفاده کرده‌اند، یا عدالت در این بحث صرفاً به معنای اخلاقی و فردی به کار رفته است؟ با فرض حضور مفهوم «عدالت اجتماعی» در ادبیات فقهی، آیا استناد به «عدالت اجتماعی» تبیینی عقلی است یا تبیین روایی؟ به عبارت دیگر، آیا ادله نقلی ولایت فقیه با مفهوم «عدالت اجتماعی» ارتباط دارد یا خیر؟ از سوی دیگر، نسبت میان نقد یا نفی «نظریه ولایت فقیه» توسط چه کسانی مطرح شده و ادبیات نافیانه چگونه صورت‌بندی و ارزیابی می‌شود؟ این مقاله در حقیقت فتح بابی است برای مرور ارتباط دوسویه یا یک‌سویه میان دو متغیر عدالت و ولایت فقیه.

مقصود از ارتباط دوسویه یا یک‌سویه را می‌توان در سه فرض تبیین کرد:

۱. عدالت اجتماعی را متغیر اصلی بدانیم و بکشیم نظریه ولایت فقیه را بر اساس آن اثبات یا نقد کنیم؛
۲. ولایت فقیه را متغیر اصلی در نظر بگیریم و سپس به چستی یا چگونگی دستیابی به عدالت اجتماعی بپردازیم؛
۳. مراتب مختلفی از چستی و چگونگی عدالت اجتماعی و ولایت فقیه را بدیهی انگاریم و تأثیرات متقابل آن‌ها را کاوش نماییم.



۱. مفاهیم و کلیات

غالباً بحث ولایت فقیه در ذیل پرسش و مفهوم بنیادین «مشروعیت سیاسی» مطرح می‌شود؛ اینکه حق امر و نهی از آن کیست؟ اما نسبت‌سنجی میان بحث ولایت فقیه و دیگر مفاهیم بنیادین نیز از نوآوری‌های مهم علمی به شمار می‌رود که دستاوردهای علمی و عملی قابل توجهی را در پی دارد. از جمله این مفاهیم، «عدالت» و «عدالت اجتماعی» هستند. یکی از دستاوردهای مهم تبیین ولایت فقیه با استفاده از مفهوم «عدالت اجتماعی»، تلاقی میان فقه و فلسفه سیاسی و اجتماعی است. در ادامه، برخی نکات مفهومی و نیز برخی نکات روشی و معرفتی را مرور خواهیم کرد.

۱-۱. مفهوم عدالت

بحث مفهومی عدالت، موضوعی گسترده و مستقل است که نیازمند بررسی مفصل می‌باشد. برخی پژوهشگران بر این باورند که مفهوم «عدالت اجتماعی» ترکیبی نوظهور است؛ به این معنا که چه در جهان اسلام و چه در جهان غرب، فاقد سابقه تاریخی عمیق است (واعظی، ۱۴۰۳، ص ۵۶). در این مقاله، مقصود ما از عدالت، عدالت به عنوان هدف و ابزار حکمرانی است، در مقابل عدالتی که به عنوان وصف شخص حاکم یا قاضی مطرح می‌شود. قسط قرآنی را می‌توان نزدیک‌ترین مفهوم به عدالت اجتماعی در اسلام دانست. به هر حال، مقصود، مفهومی عام، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که ناظر به تحقق عدالت در عینیت‌های اجتماعی و سیاسی است؛ به تعبیر برخی فقها، «اقامه عدالت» که در ادامه این مقاله به آن پرداخته خواهد شد. همچنین نسبت ولایت فقیه با مشارکت سیاسی و تقدم اهداف اقتصادی که از مهم‌ترین شاخص‌های عدالت اجتماعی به شمار می‌آیند، مورد توجه قرار گرفته است.

۱-۲. صورت‌بندی تبیین‌های عقلی ولایت فقیه

در یک صورت‌بندی کلی می‌توان گفت که عقل‌ورزی‌های انجام‌شده در موضوع ولایت فقیه بر یکی از محورهای زیر استوار است:

۱. مفاهیم بنیادین مانند «مشروعیت» و «عدالت»؛
 ۲. اهداف و اغراض اسلام، مانند برپایی قسط و عدل و دستیابی به سعادت؛
 ۳. نیازها و ضروریات زندگی، مانند نظریه حاسبه؛
 ۴. نسبت فقه و فقیه با مناصب اجتماعی و سیاسی.
- بر اساس فرضیه و دغدغه‌ی این پژوهش، فقه شیعه حامل نوعی فلسفه سیاسی اسلامی



است. اینکه این دستگاه فلسفی را موجه بدانیم یا نه، موضوع بحثی دیگر است. دانش «اصول فقه» خود را نه صرفاً «اصول فقه» بلکه «اصول فکر» می‌داند؛ زیرا معتقد است که با استفراغ وسع، هر آنچه که صلاحیت استدلال داشته باشد را در یک محاسبه جامع مد نظر قرار می‌دهد. اگر عقل قطعی مصداقی داشته باشد، فقیهان اصولی آن را بر همه آیات و روایات مقدم می‌دارند. اصلی‌ترین نقطه چالش میان فقیهان و فیلسوفان در این نکته کلیدی نهفته است که عقل قطعی تا چه اندازه مصداق دارد یا ندارد. با این حال، فقیهان اصولی در مصداقیابی عقل بسیار سخت‌گیر هستند. «استفراغ الفقیه وسعه» از واژگان رایجی است که در تعریف اجتهاد و فقاہت به کار رفته است (برای نمونه، ر.ک: حسن بن زین‌الدین، ۱۴۱۵، ص ۲۳۸). این اصطلاح نشان‌دهنده آن است که فقیه نیز مانند فیلسوف، به دنبال کشف حقیقت و نفس‌الامر است؛ اما فقیه «کشف حقیقت» را با نگاهی واقع‌بینانه و عینی دنبال می‌کند، زیرا معتقد است که در بسیاری از مسائل، دستیابی به قطع و نفس‌الامر برای غیر معصوم ممکن نیست.

۱-۳. میزان سنجش

اگر شاخص فلسفه سیاسی را عقل‌ورزی و پاسخ به بنیادی‌ترین پرسش‌های سیاسی در نظر بگیریم، فقه سیاسی شیعه به طور عام و ادبیات ولایت فقیه به طور خاص، حاوی دستگاهی کامل از فلسفه سیاسی است؛ یا به عبارت دقیق‌تر، ادبیات ولایت فقیه در راستای محاسبه همه ابعاد مسئله، به صورت ناخودآگاه دستگاهی فلسفی را پدید آورده است.

۱-۴. عدالت در فقه سیاسی

عدالت از مهم‌ترین عناصر و مفاهیم استدلال در نظریه ولایت فقیه به شمار می‌رود. عدالت فقهی اغلب به عنوان ملکه‌ای فردی تلقی می‌شود. مفهوم و حدود شرط عدالت در مناصب مختلف به تفصیل در مباحث فقهی مورد بحث قرار گرفته است که در اینجا قصد تکرار آن‌ها را نداریم. آنچه اهمیت دارد این است که عدالت، فقه سیاسی را به فلسفه سیاسی نزدیک می‌کند. عدالت، نقطه اشتراط شرایط حاکم شیعی است. یکی از دستاوردهای عقل‌ورزی در نظریه ولایت فقیه، بهره‌گیری از مفهوم «عدالت اجتماعی» در تبیین عقلانی ولایت فقیه است. عدالت اجتماعی، از جمله مفاهیمی است که بعد حقوقی - فقهی ولایت فقیه را برجسته می‌سازد. در نظریه امام خمینی، علاوه بر توجه به مفهوم «عدالت فردی»، به «عدالت اجتماعی» نیز اهمیت ویژه‌ای داده شده است.



۱-۵. عدالت و فلسفه سیاسی

عدالت به عنوان یکی از موضوعات و مسائل بنیادین فلسفه سیاسی، پس از «مشروعیت» یا همدریف با آن، مورد توجه ویژه قرار گرفته است؛ به‌ویژه در فلسفه‌های فضیلت‌محور که افلاطون نماد آن به شمار می‌رود و نیز در «فلسفه سیاسی اسلامی». در اندیشه سیاسی شیعه، عدالت از شروط الزامی مشروعیت حاکم به شمار می‌آید و همواره مفروض تلقی شده است. اگرچه ممکن است فقیه یا فقهای متعددی درباره شرط فقاهت اختلاف‌نظر داشته باشند، اما هیچ نظریه‌پرداز شیعی در لزوم شرط عدالت تردید نکرده است. با این حال، می‌توان گفت که معنای عدالت در فقه و فلسفه سیاسی تا حدی متفاوت است. عدالت فقهی عمدتاً همان تقوا و ورع است که جنبه‌ای فردی و شخصی دارد و کمتر به عرصه اجتماعی می‌پردازد. عدالت فقهی از مفاهیمی است که در اثبات یا نفی «ولایت سیاسی و اجتماعی فقیه» نقش مؤثری ایفا می‌کند؛ اما برخی از فقها از چارچوب سنتی ادبیات ولایت فقیه فراتر رفته و با لحاظ نمودن مفهوم «عدالت اجتماعی»، به دفاع از نظریه ولایت فقیه پرداخته‌اند. تبیین ولایت فقیه بر اساس عنصر عدالت اجتماعی، گامی بلند در نزدیکی فقه سیاسی به فلسفه سیاسی اسلامی است و همچنین تأکیدی است بر نسبت میان «عدالت» و «مشروعیت» قانون، حکومت و حاکمان.

نهضت مشروطه بر اساس مفهوم عدالت اجتماعی شکل گرفت و در ادبیات فقهای ناظر بر آن دوران، مفاهیمی چون استبداد، کاهش ظلم و امثال آن جایگاه ویژه‌ای داشته است؛ نمونه‌هایی از این رویکرد را می‌توان در بیانات مرحوم آخوند خراسانی مشاهده کرد (برای نمونه، ر.ک: کدیور، ۱۳۸۵، ص ۱۶۵).

امام خمینی از پیشگامان بحث «عدالت اجتماعی» به شمار می‌روند. ایشان به صراحت از پیوستگی «عدالت اجتماعی» و «ولایت فقیه» سخن گفته‌اند. در این پیوستگی، امام به مثابه فیلسوف سیاسی:

۱. از مفهوم سنتی عدالت فقهی فراتر رفته است؛

۲. مفهومی از عدالت ارائه می‌دهد که ارتباط عمیقی با عقلانیت عمومی برقرار می‌کند؛

۳. ضمن برخورداری از محاسبات فنی فقه، فلسفه، کلام و تفسیر قرآن کریم، عقلانیت

مدرن و تجربه بشری را نیز مد نظر قرار می‌دهد؛

۴. و در نهایت به ارائه شاخص‌های عینی می‌پردازد.



۲. تقریرهای عقلی عدالت

برای اثبات ولایت فقیه، براهین و دلایل عقلی متعددی ارائه شده است. برخی از فقها تلاش کرده‌اند تا استدلال‌های خود را بر محور مفهوم «عدالت» سامان دهند. در این زمینه، توجه به دو نکته اهمیت ویژه‌ای دارد.

اول آنکه، عدالت در این مباحث به عنوان دلیل عقلی محض یا دلیل عقلی مستقل مطرح شده است؛ با این حال، تأکید شده که می‌توان بر پایه عدالت مستفاد از کتاب و سنت، دلیلی عقلی غیرمحض و غیرمستقل نیز عرضه کرد. این کوشش فقهی به ویژگی فلسفی توجه کرده است که مخاطبان خویش را صرفاً پیروان یک دین مشخص نپندارد و با زبانی فرا دینی، مطلوب خود را تبیین نماید.

دوم آنکه، عدالت به کار رفته در برهان اثبات ولایت فقیه، معنایی گسترده دارد و شامل عدالت فردی، فقهی و اخلاقی می‌شود؛ از این منظر نیز، شاخصه‌های فلسفه سیاسی به خوبی مورد توجه قرار گرفته است.

۲-۱. عقل مستقل، نسبت علم و عدالت

مقدمه اول: اقامه عدل در همه عرصه‌های زندگی واجب و ضروری است (بدون هیچ مورد استثنا). همچنین ظلم جایز نیست و همچنین جایز نیست که افراد جامعه در شرایطی زندگی کنند که اقتضای ظلم در آن فراهم باشد.

مقدمه دوم: اقامه عدل تنها در سایه آگاهی به عدالت امکان‌پذیر است. بنابراین، تنها فرد عادل که عالم به عدالت (به چیستی عدالت و شیوه‌های تطبیق آن) باشد، می‌تواند عدالت را برپا نماید. پس حاکم باید به عدالت علم داشته باشد، به گونه‌ای که نیازمند علم دیگری نباشد؛ زیرا اگر فرض کنیم فردی در شناخت عدالت و شیوه‌های اجرای آن آگاه‌تر از حاکم باشد، خود او برای حکمرانی اولویت دارد و اگر فرض نماییم که فردی عدالت را می‌شناسد ولی قواعد عدالت را در شخصیت خویش منطبق نساخته است، باز نمی‌توان در اجرای عدالت به او اعتماد کرد.

نتیجه: عقل در هر جامعه‌ای حکم می‌کند که حاکم آگاه‌ترین و عامل‌ترین فرد به قواعد عدالت باشد. در این استنتاج دو نکته حائز اهمیت است:

۱. در هر فرهنگ یا جامعه‌ای ممکن است بر سر قواعد و اصول عدالت اختلاف باشد، اما در جامعه اسلامی متناسب با اعتقادات آن جامعه، «فقیه عادل» آگاه‌ترین فرد به قواعد عدالت است.



۲. حتی اگر فرض کنیم یک حزب سکولار منصف بخواهد برای یک جامعه مسلمان نظریه و برنامه سیاسی و حکومتی ارائه کند که با باورها و ارزش‌های پذیرفته شده آن جامعه انطباق و انسجام داشته باشد، بی‌شک نظریه‌ای عقلانی‌تر از ولایت فقیه ارائه نخواهد کرد؛ زیرا فرض‌ها و پیشنهادها دیگر مبتنی بر تغییر باورها و ارزش‌های آن جامعه است. (اراک، ۱۴۳۶، ص ۲۹۳-۲۹۴، با تلخیص و ترجمه آزاد).

بررسی: بی‌تردید ارائه یک برهان عقلی مستقل در یک متن فقهی بر اساس مفهوم بنیادین عدالت، نقطه قوت این تبیین است؛ با این حال، در مقدمات این برهان اشکالاتی به ذهن می‌رسد که نیازمند تقیح است.

مقدمه اول در همه جا ضروری نیست؛ این بحث تابع تعریفی است که از عدالت خواهیم داشت. اگر عدالت را با تعریف عرفی بپذیریم، تحصیل چنین عدالتی منحصر در ولی فقیه نیست و حتی عقل عرفی ممکن است ولایت فقیه را در تنافی با اصول عدالت عرفی بدانند. اگر عدالت را با تعریف ایده‌آل دینی و شرعی در نظر بگیریم، عقل عرفی به وجوب آن حکم نمی‌کند و اگر عقل حکم کند، به حکومت معصوم حکم می‌کند. عقل عرفی با در نظر گرفتن تاریخ ممکن است بگوید که عدالت قابل اجرا نیست و حتی به قیمت جان امام معصوم علیه السلام تمام خواهد شد. ممکن است گفته شود که محبت مقدم بر عدالت است و عدالت در جایی تحقق می‌یابد که محبت امکان‌پذیر نباشد. با این حال، تفسیرهای مختلف از عدالت می‌تواند این اشکال را برطرف سازد.

عدل در برهان فوق در مقابل ظلم قرار داده شده؛ به این ترتیب محبت نیز اگر مصداق ظلم نباشد، مصداق عدل است. از سوی دیگر، اگر عدالت را انسجام‌بخشی و تعادل همه فضایل بدانیم، مقدمه اول موجه خواهد بود. به این معنا، اقامه عدل در همه عرصه‌های زندگی واجب و ضروری است. به این ترتیب، رسالت اصلی فلسفه سیاسی و فقه سیاسی عدالت است. در نگاه بدوی، مقدمه دوم تنوع تخصص‌ها و ضرورت مشورت را نادیده گرفته است؛ گویی که فقیه در همه امور حکومتی (خرد و کلان) دارای آگاهی مستقل است. به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست؛ زیرا:

۱. «آگاهی» امری تشکیکی است و آگاه‌ترین فرد به صورت نسبی نیازمندی کمتری به مشورت دارد و همین امر موجب ترجیح او برای حکومت (اجرای عدالت) است. به هر میزان که آگاهی بیشتر باشد، ضرورت «مشورت آگاهی‌بخش» کاهش می‌یابد. علاوه بر این،



مشورت در امور حکومتی اهداف دیگری نیز دارد؛ به عبارت دیگر، دستیابی به آگاهی یکی از اهداف مشورت است. مشورت در حکومت معصومین نیز یکی از اصول عقلانیت و مدیریت به شمار می‌آید (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۳۰۳-۳۱۹).

عقل حکم می‌کند کسی حاکم باشد که نیاز کمتری به مشورت و نزدیکی بیشتری به آگاهی داشته باشد؛ هرچند آنکه بخشی از آگاهی او ظاهری، ظنی یا نیازمند مشورت باشد.

۲. ممکن است گفته شود که همه تعاریف عدالت صوری هستند و دین باید محتوای این تعاریف و شاخص‌های آن را تشریح نماید. به این ترتیب، معصوم و در مرتبه نازل‌تر فقیه عادل می‌تواند محتوای عدالت اسلامی را بشناسد. از سوی دیگر، تنوع تخصص‌ها به این معنا است که کارشناسان متخصص در یک رشته خاص بهتر می‌دانند جایگاه واقعی یک مسئله در آن رشته کجاست. در پاسخ به این اشکال، توجه به نکات زیر راهگشا است:

۱. حکومت عقلانی، یعنی جمع‌بندی نهایی همه نیازها و همه تخصص‌ها (از نظر علمی و از نظر امکان عملی).

۲. این جمع‌بندی نهایی از نگاه دینی دارای دو وجه است؛ وجه حکمی و وجه موضوعی. شاید بتوان گفت که ولایت فقیه، یعنی تقدم «عالم به حکم» بر «عالم به موضوعات». به این ترتیب ولی فقیه (برخلاف مفتی) خود عهده‌دار این جمع‌بندی نهایی می‌شود و این انسجام را برقرار می‌سازد.

۳. اینکه چه کسی در رأس هرم قدرت قرار گیرد، تابع ترجیح‌بندی و اولویت‌بندی تخصص‌ها و اهداف حکومت است. اگر هدف اصلی حکومت، امنیت باشد، ضمن محاسبه همه متغیرهای علمی و احترام به همه تخصص‌ها و مشورت‌ها، نقش فصل الخطاب نهایی به دست یک متخصص امنیتی سپرده خواهد شد و اگر اصالت را بر سیاست یا اقتصاد گذاشتیم، وضعیت متفاوت خواهد بود و اگر عدالت را در نسبت با سعادت ابدی انسان در نظر گرفتیم، شناخت متناسب با این مسیر اولویت اصلی خواهد بود.

۲-۲. عقل مستقل، لزوم پرهیز از گزینه‌های مرجوح

مقدمه اول: وجوب عقلی عدل و قبح و حرمت ظلم (مشترک با تقریر و تقریب قبل).
مقدمه دوم: با امکان تشکیل حکومت «عالم عادل» پیروی از غیر عالم عادل ترجیح مرجوح بر راجح است و ترجیح مرجوح از نظر عقل قبیح است (اراکي، همان، ص ۲۹۵-۲۹۶).



۲-۳. عقل غیر مستقل

تقریر اول و دوم مبتنی بر عقل مستقل استوار بود. این دو استدلال را می‌توان با استناد به وجوب شرعی عدل نیز تقریر کرد. در این صورت، دو برهان غیرمستقل خواهیم داشت که در مقدمه دوم با دو تقریر پیشین مشترک است. لازم است توجه داشت که وجوب عدالت و اقامه آن از بدیهیات آیات کریمه قرآن و سنت شریفه به شمار می‌آید (همان، ص ۲۹۵-۲۹۶).

۲-۴. تلازم میان ولایت و عدالت اجتماعی

محمدجواد فاضل لنکرانی در مقاله‌ای مستقل کوشیده است تا نسبت عدالت اجتماعی و نظریه ولایت فقیه را به‌طور دقیق اثبات کند. نویسنده ابتدا تأکید می‌کند که به مسیرهای پیموده شده در اثبات ولایت فقیه اشراف دارد و تلاش کرده است برهانی نوین ارائه دهد؛ برهانی که ما را از استناد به ادله‌ای مانند حسبه، ادله امر به معروف و نهی از منکر بی‌نیاز می‌سازد. وی مفاد و نتایج براهین اقامه‌شده را به دو بخش تقسیم می‌کند: ۱. مشروعیت حکومت فقیه؛ ۲. لزوم حکومت فقیه. به نظر می‌رسد نکته تمایز این دو در آن است که در فرض اول، حکومت فقیه تنها گزینه مشروع محسوب نمی‌شود، اما در فرض دوم، غرض از استدلال اثبات انحصار حق حکومت در «ولی فقیه» است. از امتیازات این شیوه، کم‌رنگ شدن یا حتی بی‌اثر شدن لزوم بیعت با فقیه است. نویسنده همچنین تلاش کرده است تا اشارات امام خمینی در باب عدالت اجتماعی را بسط دهد و به صورت استدلالی مورد تحلیل قرار دهد.

حاصل استدلال به شرح زیر است:

- الف) هدف اصلی از تشریح احکام و ایجاد ادیان، تحقق عدالت به معنای وسیع آن است.
- ب) هدف جعل ولایت برای انبیا اعطای قدرت ظاهری نیست، بلکه هدف این جعل اموری حقیقی است که مهم‌ترین آن اجرای «عدالت اجتماعی» می‌باشد.
- ج) وجوب اجرای عدالت به انبیا و ائمه معصومین علیهم‌السلام اختصاص ندارد؛ عالمان به حقیقت عدالت نیز وظیفه دارند عدالت را اجرا کنند.
- د) فقها آشناترین افراد به حقیقت عدالت، ابعاد و جزئیات آن هستند؛ زیرا آنان آشناترین افراد به کتاب و سنت به شمار می‌آیند.
- هـ) «وجوب اجرای عدالت» برای عالمان به حقیقت عدالت، با ولایت این گروه ملازمه دارد (فاضل لنکرانی: www.fazellankarani.com).



تمرکز صریح بر عدالت اجتماعی، نقطه قوت این استدلال است. علاوه بر این، مفهوم عدالت به شکل تشکیکی و ذومراتب مورد توجه قرار گرفته و مفهوم عصمت مانعی بر سر استدلال تلقی نشده است. با این حال، می‌توان برخی ملاحظات را مورد توجه قرار داد:

۱. تأمل در این پرسش که آیا عدالت اجتماعی مفهومی عرفی - تجربی است یا مفهومی شرعی - تعبدی؟ مقدمات این استدلال درون‌متنی است. این گام بلند و تلاش درخوری است که تلازم عقلی میان «عدالت اجتماعی اسلامی» و تصدی ولی فقیه تبیین گردد.

۲. طبیعتاً بسیاری از مخالفان فقهی ولایت فقیه، مخالف عدالت اجتماعی نیستند. آیا می‌توان گفت که ایشان عدالت اجتماعی را مفهومی عرفی و نه شرعی می‌دانند؟ می‌توان از استدلال فوق این گونه دفاع کرد که نافیان ولایت فقیه هرگز در صدد ارائه الگویی منسجم در نسبت با عدالت اجتماعی بر نیامده‌اند. در نگاه ایشان، فقیه صرفاً دارای منصب افتاء و قضاء است، در حالی که نسبت این دو منصب با اجرا تبیین نمی‌شود. در این نگاه، معنا و غایت عدالت فراتر از تقوای فردی نمی‌رود؛ حال آنکه این استدلال از فضای عدالت فقهی (تقوا) فراتر رفته و عناصر اسلامی را در ترسیم الگوی عدالت اجتماعی مؤثر می‌داند. به این ترتیب:

۱. عدالت اجتماعی صرفاً یک نظریه امضایی نیست.

۲. بدون در نظر گرفتن انسجام و جامعیت، نمی‌توان برهانی مبتنی بر عدالت سامان داد.

۳. عدالت اجتماعی و ولایت فقیه در تبیین امام خمینی

ادیات عدالت‌محورانه امام خمینی گستره‌ای وسیع دارد. ایشان حتی در مقام تفسیر سوره حمد نیز از مفهوم اجتماعی عدالت بهره برده‌اند:

«تمام عبادات وسیله است، تمام ادعیه وسیله است، همه وسیله‌ای برای این است که انسان لبایش ظاهر شود؛ آن که بالقوه است و لبّ انسان است، به فعلیت برسد و انسان شود آدم. انسان بالقوه، بشود یک انسان بالفعل. انسان طبیعی، بشود یک انسان الهی که همه چیزش الهی باشد؛ هر چه می‌بیند حق ببیند. انبیا هم برای همین آمده‌اند. انبیا نیامده‌اند حکومت درست کنند، حکومت را می‌خواهند چه کنند؟ این هم هست، اما نه این است که انبیا آمده‌اند که دنیا را اداره کنند؛ حیوانات هم دنیا دارند و کار خودشان را اداره می‌کنند. البته بسط عدالت، همان بسط صفت حق تعالی است برای اشخاصی که چشم دارند. بسط عدالت هم می‌دهند، عدالت اجتماعی هم به دست آن‌هاست، حکومت هم تأسیس می‌کنند؛ حکومتی که حکومت عادلانه باشد؛ لیکن مقصد این نیست، این‌ها همه وسیله است که انسان برسد به مرتبه دیگری که برای



آن، انبیا آمده‌اند» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۳).

با این حال، برای رعایت اختصار و اتقان علمی، ترجیح با بیاناتی است که با محوریت تبیین ولایت فقیه القا شده است. به این ترتیب، نزدیک‌ترین و دقیق‌ترین مسیر مراجعه به کتاب «ولایت فقیه» امام خمینی است. در این بخش، پس از مرور برخی از محورهای اساسی این کتاب، به تحلیل و بررسی آن خواهیم پرداخت.

۳-۱. عدالت و اهداف اسلام

تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه علیهم‌السلام شأنی بوده است. زمامداری تنها از این جهت اهمیت داشته که بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را در میان مردم تطبیق و تعمیم دهند. لیکن مقامات روحانی ائمه علیهم‌السلام که فراتر از درک بشر است، به نصب و جعل مربوط نمی‌شود. چنانچه اگر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت امیر علیه‌السلام را وصی قرار نمی‌داد، مقامات معنوی آن حضرت محفوظ بود. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می‌دهد، بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می‌سازد (همو، ۱۳۸۹، ص ۷۶).

۳-۲. ولایت فقیه و مبارزه برای عدالت

اسلام دین افراد مجاهدی است که به دنبال حق و عدالت‌اند. دین کسانی است که آزادی و استقلال می‌خواهند. مکتب مبارزان و مردم ضد استعمار است (همان، ص ۱۰).

۳-۳. ولایت فقیه و حکومت قانون

آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنان آن در توحش به سر می‌بردند و آمریکا سرزمین سرخ‌پوستان نیمه‌وحشی بود، دو کشور پهناور ایران و روم محکوم استبداد، اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آن‌ها دیده نمی‌شد، خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن‌ها به شگفت می‌آید (همان، ص ۱۲).

۳-۴. ولایت فقیه و ضرورت پیشرفت

نقشه آن است که ما را عقب نگه دارند و به همان حال و زندگی نکبت‌باری که داریم محدود کنند، تا بتوانند از سرمایه‌های ما، مخازن زیرزمینی، منابع و زمین‌ها و نیروی انسانی‌مان



بهره‌برداری کنند. آنان می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم؛ فقیران ما در همین تنگدستی اسیر بمانند و به احکام اسلام، که مسئله فقر و فقر را حل کرده است، تسلیم نشوند؛ در حالی که خود و عمالشان در کاخ‌های بزرگ نشسته‌اند و از زندگی مرفه و ظاهراً شکوهمندی برخوردارند (همان، ص ۱۸) آن‌ها نفت شما را می‌خواهند؛ به نماز شما چه کار دارند؟ (همان، ص ۲۲).

۳-۵. ولایت فقیه و عدالت اقتصادی

استعمارگران به واسطه عمال سیاسی خود که بر مردم تسلط یافته‌اند، نظام‌های اقتصادی ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن، جامعه به دو دسته تقسیم شده است: ظالم و مظلوم. در یک سوی این تقسیم‌بندی، صدها میلیون مسلمان گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار دارند و در سوی دیگر، اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی، که عیاش، هرزه‌گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم تلاش می‌کنند خود را از ظلم حکام غارتگر رهایی بخشند و زندگی بهتری برای خود فراهم کنند و این تلاش همچنان ادامه دارد؛ اما اقلیت‌های حاکم و دستگاه‌های حکومتی جائر سد راه آنان هستند. وظیفه‌ی ما نجات دادن مردم مظلوم و محروم است (همان، ص ۳۷).

۳-۶. تحلیل بیان امام خمینی

چنان‌که صورت‌بندی شد، عدالت اجتماعی در بیان امام خمینی ابعاد گوناگونی را در بر می‌گیرد. علاوه بر این، از نظر معرفت‌شناختی نیز جامع است و محاسبه‌ی عقلی، نقلی، فقهی، فلسفی و کلامی را در بر می‌گیرد. در ادامه، برخی از نکات و شواهد مهم را مرور می‌کنیم.

۳-۶-۱. عقل‌ورزی سیاسی

امام خمینی بر این باور است که آموزه‌های سیاسی - اجتماعی اسلام اموری عقلانی و قابل تبیین عقلی است. پایه‌های این باور را می‌توان در «کشف اسرار» مشاهده کرد. این مسیر در ادبیات ولایت فقیه، از جمله در کتاب‌های «البیع» و «حکومت اسلامی»، ادامه یافته و تا وصیت‌نامه‌ی سیاسی ایشان نیز استمرار یافته است. امام در وصیت‌نامه، در سطح وسیعی از مفهوم عدالت بهره برده و «عدل و عقل» را به‌عنوان شاخص و میزان تشخیص معرفی می‌کند. به نظر می‌رسد عقل و عدل دو مفهوم کلیدی هستند که با استناد به آن‌ها می‌توان به موجه‌سازی، تبیین و شفافیت هرچه بیشتر مفاهیم سیاسی دست یافت.



۲-۶-۳. فلسفه سیاسی توأم با فقه سیاسی

پاسخ به پرسش‌های فرازمانی و فرامکانی سیاست یکی از شاخص‌هایی است که می‌تواند فلسفه سیاسی را از دیگر دانش‌های سیاسی متمایز سازد. مفهوم مشروعیت و عدالت از دغدغه‌هایی است که در همه زمان‌ها و مکان‌ها همراه بشر بوده و به عنوان مسائل اصلی فلسفه سیاسی شناخته می‌شود. در ادبیات سیاسی امام خمینی، این شاخص مورد توجه ویژه قرار گرفته است؛ بنابراین، ادبیات ایشان ضمن آنکه فقهی، کلامی و اجتماعی است، از جنبه فلسفی نیز برخوردار است.

۳-۶-۳. عینیت

در فلسفه سیاسی و عقلانیت مدرن و معاصر تلاش شده تا از حالت انتزاعی فاصله گرفته و به صورت عینی‌تر به موجه‌سازی الگوهای سیاسی بپردازند. یکی از انتقادات مکتب تفکیک به فلسفه اسلامی این است که فلسفه اسلامی بیش از حد انتزاعی است (ر.ک: حکیمی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۸-۱۳۷). از نگاه ایشان، فلسفه سیاسی اسلام در عینیت جامعه تبلور و تحقق می‌یابد. به نظر می‌رسد امام خمینی، ضمن وفاداری به «فلسفه» و «فقه»، تعادلی میان عقلانیت انتزاعی و عقلانیت عینی برقرار کرده و در ابعاد سیاسی و اجتماعی، از عقل کلاسیک فقهی، فلسفی و کلامی عبور کرده و به عقلانیت عینی و ملموس دست یافته است.

با توجه به این سه نکته، به عنوان نمونه، متن زیر از وصیت‌نامه سیاسی الهی امام خمینی را مرور می‌کنیم: «بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کج‌روی‌ها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه‌بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این ادعا همانند آن است که گفته شود قواعد عقل و ریاضی در قرن حاضر باید تغییر کند و به جای آن قواعد دیگری نشانده شود. اگر در صدر خلقت عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، آیا امروز چون قرن اتم است، آن روش کهنه شده است؟ و ادعای آن که اسلام با نوآوری‌ها مخالف است - همان‌گونه که محمدرضا پهلوی مخلوع می‌گفت که اینان می‌خواهند با چهارپایان در این عصر سفر کنند - اتهامی ابلهانه بیش نیست. زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوری‌ها، اختراعات و ابتکارات و صنایع پیشرفته‌ای است که در پیشرفت و



تمدن بشر دخالت دارد، هرگز اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است» (موسوی خمینی، ۱۳۶۹، ص ۲۳).

۴. عدالت اجتماعی در تقریرهای نقلی

آیا در ادله نقلی ولایت فقیه، نسبت میان «ولایت فقیه» و «عدالت اجتماعی» مورد توجه قرار گرفته است؟ بی‌گمان ادبیات روایی ما ظرفیت چنین بحثی را داراست؛ اما آیا در بیانات فقها و آثار فقهی، چنین ادبیاتی یافت می‌شود؟ به نظر می‌رسد که فقره «لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِطَّةِ ظَالِمٍ، وَلَا سَعْبِ مَظْلُومٍ، لَا لَقَيْتُ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» در ذیل خطبه شقشقیه (شریف‌رضی، ۱۳۷۴، ص ۵۰)، یکی از اصلی‌ترین روایاتی است که می‌تواند پیوند میان بحث «ولایت فقیه» و «عدالت اجتماعی» را تبیین نماید. با این حال، باید توجه داشت که استدلال به عبارات نهج‌البلاغه در کتاب‌های فقهی، باب جدیدی است و نوآوری فقهی محسوب می‌شود؛ زیرا نیازمند تبیین دلالتی و سندی است. در ادامه، بیاناتی را خواهیم آورد.

۴-۱. بیان امام خمینی

ایشان این حدیث را در بخش ادله روایی ولایت فقیه ذکر نکرده‌اند؛ با این حال، بیان مفصل ایشان جنبه استدلالی دارد. در کتاب «ولایت فقیه» (درس‌های نجف اشرف)، این روایت در بخش ضرورت حکومت آمده است. یکی از راه‌های اثبات ضرورت حکومت، توجه به ماهیت احکام اسلام است. احکام اسلام نیازمند سازوکار اجرایی و مدیریتی است و یکی از این احکام «نجات مردم مظلوم و محروم» می‌باشد (موسوی خمینی، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۳۶). در بخش تقریرهای عقلی همین مقاله، صورت‌بندی عدالت اجتماعی و اقتصادی بر اساس بیان امام خمینی ارائه شده است. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در کتاب «البیع» در بحث اختیارات ولی فقیه به این روایت استناد کرده‌اند. مقصود از ولایت فقیه، ولایت ظاهری، اعتباری و تشریحی است، نه ولایت الهی تکوینی. در این حدیث، موضوع سخن امیرالمؤمنین علیه السلام همین ولایت تشریحی و اعتباری است؛ زیرا ولایت تکوینی قابل رد و اهمال نیست و در مورد ولایت تکوینی نمی‌توان گفت: «لَا لَقَيْتُ حَبَلَهَا عَلَى غَارِبِهَا» و در اینجا امام خمینی این جمله معروف را بیان می‌کند که: «فللفقیه العادل جمیع ما للرسول و الأئمة علیهم السلام مما یرجع الی الحکومة و السياسة، و لا یعقل الفرق...» (همو، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۶۲۶).



۴-۲. بیان صاحب‌دراسات

کتاب‌دراسات از جمله نخستین متون فقهی است که به‌صراحت مفهوم «عدالت اجتماعی» را مورد توجه قرار داده است. با این حال، صاحب‌دراسات نیز روایت «ما أخذ الله علی العلماء» را به‌عنوان استدلال برای اثبات ولایت فقیه به‌کار نبرده‌اند، بلکه اصل ضرورت حکومت را مورد تأکید قرار داده‌اند (منتظری، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۱۹۱). صاحب‌دراسات چنین برداشت می‌کند که مسلمانان، به‌ویژه علما، موظف‌اند در برابر فاصله طبقاتی شدید سکوت نکنند؛ چرا که اغنیا با غصب حقوق ضعیفان، این فاصله را شدت می‌بخشند و بدون وجود حکومت و قدرت، مقابله با این معضل امکان‌پذیر نیست (همان، ج ۲، ص ۱۴).

۴-۳. بیان آیت‌الله معرفت

ایشان در نقد نظریه «نظارت فقیه» به جای «ولایت فقیه»، بر سه نکته اساسی تأکید می‌کند: نخست، جامعیت اسلام که شامل احکام انتظامی، اجرایی و اجتماعی در کنار احکام فردی و عبادی است؛ دوم، توجه به فهم صحیح مفهوم حسبه (حسبه مؤسَّع) و سوم، مسئولیت علما در تحقق عدالت اجتماعی. وی بحث استدلالی خود را با این پرسش آغاز می‌کند: آیا گمان می‌کنید تنها با نظارت، بدون عهده‌دار شدن مسئولیت رسمی، می‌توان ضمانت اجرایی عدالت اجتماعی را بر عهده گرفت؟

فقیه، که در عصر غیبت به حکم و وظیفه شرعی، عهده‌دار و ضامن اجرای عدالت اجتماعی است، آیا می‌تواند تنها با نظارت بر کارهای دولت، عهده و تکلیف خود را در مقابل خدا و خلق فارغ سازد؟ این تکلیف مستقیماً از جانب شرع بر عهده فقیه جامع‌الشرایط نهاده شده است و باید خود در انجام آن مباشرت کند یا اینکه با دستور و فرمان او انجام گیرد. تنها نظارت بر کارهای دیگران، عهده او را فارغ نمی‌سازد. این امر بر مبنای وظیفه مستقیمی است که با نص وارد شرعی بر عهده فقیه گذاشته شده است، چنانکه از کلام مولی امیرمؤمنان علیه السلام نیز برداشت می‌شود: «... وما أخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم ولا سغب مظلوم»، خداوند از علما پیمان گرفته است تا در برابر ستمگری‌های تدریجی و فرمانروایی ستم‌دیدگان سکوت نکنند؛ یعنی برخیزند، دست ظالم را کوتاه کنند و حق را به صاحبان آن بازگردانند. این مسئولیتی است که مستقیماً بر عهده فقها قرار گرفته است (معرفت، ۱۳۸۷، ص ۶۵). آیت‌الله معرفت در ادامه برای تکمیل استدلال خود به عبارت دیگری از نهج‌البلاغه استناد می‌جوید: «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (شریف‌رضی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۸-۲۴۷).



۴-۴. بیان آیت الله مؤمن قمی

گفته شد که غالب متون فقهی ولایت فقیه به ذیل خطبه شفشقیه («لولا حضور الحاضر... ما أخذ الله علی العلماء...») نپرداخته‌اند و آن‌هایی که به این روایت توجه کرده‌اند، آن را در باب ادله ولایت فقیه نیاورده و یا تنها به اجمال و اشاره از آن عبور کرده‌اند. در این میان، اهمیت تبیین آیت الله محمد مؤمن (محمد مؤمن قمی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۳۹۰-۳۷۸) و آیت الله محسن اراکی (اراک، همان، ص ۲۵۰-۲۵۲) در این است که: نخست، این روایت را به‌عنوان دلیلی مستقل مطرح کرده‌اند و دوم، بحث سندی آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

آیت الله مؤمن این حدیث را به‌عنوان دومین روایت و به‌صورت استدلالی مستقل در بحث ولایت فقیه آورده و در حدود سیزده صفحه به تحلیل دلالتی و سندی آن پرداخته است و در مجموع این روایت را پذیرفته است. در اینجا قصد تکرار محتوای تفصیلی ایشان را نداریم، اما نکته مهم آن است که نسبت میان مفهوم عدالت اجتماعی و اقتصادی با ولایت فقیه در ادبیات آیت الله مؤمن جهش قابل توجهی یافته و با ادبیاتی فنی و دقیق فقهی بیان شده است. با این حال، آیت الله مؤمن توجه اندکی به ابعاد میان‌رشته‌ای عدالت اجتماعی داشته‌اند.

۵. عدالت و نقد ولایت فقیه

همان‌گونه که ولایت فقیه بر اساس مفهوم عدالت اثبات شده است، برخی تلاش کرده‌اند نقد یا نفی خود را بر محور این مفهوم سامان دهند. در ادامه، برخی از این موارد را مرور خواهیم کرد. لازم است توجه داشت که اکثریت این بیانات فاقد شاخص‌های فقهی بوده و در قالب صورت‌بندی‌های غیرفقهی قابل طبقه‌بندی هستند.

۵-۱. عدالت به مثابه عصمت

عصمت یکی از ارکان نظریه‌ی سیاسی شیعه محسوب می‌شود. بر این اساس، ولایت سیاسی مشروع تنها از آن امام عادل است و مصداق امام عادل تنها ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند (برای تفصیل و مصداقیابی این نظریه ر.ک: محمدعلی قاسمی، ۱۳۹۲، ص ۱۸).

در این تقریر، چند پرسش و نکته مهم مطرح می‌شود: آیا عدالت مفهومی ذومراتب و مقول به تشکیک نیست؟ آیا عدالت مفهومی سخت و شکننده و دایر مدار وجود و عدم است؟ اگر عدالت را مساوق عصمت بدانیم، آیا در عصر غیبت معصوم حکومت مشروع مصداقی خواهد داشت؟ در بیانات ائمه مواردی یافت می‌شود که در مشروعیت سیاسی به جای تأکید بر مفهوم



عصمت، بر مفهوم افضلیت و اعلییت تأکید شده است؛ بدین ترتیب عصمت موضوعیت ندارد (به عنوان نمونه: ر.ک: شریف رضی، ۱۳۷۴، ص ۲۴۷-۲۴۸).

این نکته‌ی مهم نباید از نظر دور بماند که در حکومت معصوم نیز کارگزاران حکومت غیر معصوم هستند. اگر شرایط ارتباطی عصر حکومت امام علی علیه السلام را تحلیل نماییم، این واقعیت شفاف‌تر خواهد شد؛ زیرا شرایط ارتباطی آن زمان اقتضا می‌کرد که استانداران، مبسوط‌الید و مبسوط‌الاستنباط باشند. بنابراین، تأکید بیش از اندازه بر عصمت، به معنا و مستلزم آن است که دست‌کم استانداران هر استان نیز معصوم باشند.

تأکید بیش از حد بر مفهوم عصمت، عدالت سیاسی و اجتماعی را به دو مسیر منتهی می‌سازد: ۱. تأسیس حکومت مبتنی بر «ولایت فقیه»، حرام یا ناموفق تلقی می‌شود (به عنوان نمونه، ر.ک: محمد جواد مغنیه، ۱۹۷۹، ص ۵۹ و محمد مال‌الله، ۱۴۰۹، ص ۲۸-۳۰). ۲. تلاش‌های عدالت‌خواهانه در قالب «تقلیل ظلم» و نه برقراری عدل باید پیگیری گردد.

شاید بتوان گفت نظریه‌ی حربه تا حدود زیادی به این الگو نزدیک است؛ به ویژه اگر معتقد باشیم که از الگوی حربه نمی‌توان نصب فقیه را استنباط کرد. حربه بیش از آنکه به تحقق عدل در عصر غیبت باور داشته باشد، به دنبال تقلیل ظلم است. برخی معتقدند نظریه‌ی سیاسی مرحوم نائینی در «تنبیه الامه» با تقلیل ظلم و قدر مقدور سازگار است و نام کامل کتاب نیز با این ادعا هم‌خوانی دارد. نام کامل این کتاب را «تنبیه الامه و تنزیه المله فی لزوم المشروطیه الدوله المنتخبه لتقلیل الظلم علی أفراد الامه و ترقیه المجتمع» دانسته‌اند (ر.ک: داود فیرحی، ۱۳۹۵، ص ۲۱ و محسن کدیور، ۱۳۷۶، ص ۱۱۶). به نظر می‌رسد نظریه حربه گامی به سوی عدالت اجتماعی محسوب می‌شود، به ویژه اگر حربه را به شکل تحلیلی موسع در نظر بگیریم، چنان‌که در بیان مرحوم میرزای تبریزی رحمته الله علیه آمده است (جواد التبریزی، ۱۴۱۶، ج ۳، ص ۴۰-۴۴).

برخی از نظریه‌ها نیز فاقد عقل‌ورزی جامع فقهی و فلسفی بوده و رگه‌هایی از اخبارگرایی کلامی را اصالت می‌بخشند. در دوره‌ی معاصر، انجمن حجّیه معروف‌ترین مصداق چنین رویکردی محسوب می‌شود. با این حال این انتساب چندان دقیق نیست (ر.ک: رسول جعفریان، ۱۳۸۹، ص ۵۳۴-۵۳۷). مصادیق دیگری نیز وجود دارد که از ذکر آن‌ها صرف‌نظر می‌گردد، زیرا نیازمند تفصیل و ارائه‌ی شواهد و قرائن فراوان است و بیشتر در ادبیات شفاهی برخی از فقیهان ظهور و بروز دارد.



۲-۵. عدالت به مثابه اقتصاد

تحقق عینی عدالت اقتصادی یکی از شاخص‌های اصلی مشروعیت سیاسی در اسلام است. محمدرضا حکیمی و پدیدآورندگان موسوعه «الحیات» از مدافعان عقلانی نظریه ولایت فقیه به شمار می‌روند. با این حال، ایشان معتقدند که رفع فوری و قاطع فقر و تأمین نیازهای فقرا، مهم‌ترین وظیفه فقیه جامع‌الشرایط است و هر نظام سیاسی که نتواند با فوریت و قاطعیت با فقر مقابله کند، مشروعیت خود را از دست خواهد داد؛ زیرا مصداق بارز «عدل و قسط»، رفع فقر است. رفع فقر، قدر متیقن عدالت تلقی می‌شود و این امر به بدهت، توسط تمامی ادله‌ی عقلی و نقلی اثبات می‌گردد. بر این اساس، محمدرضا حکیمی رفع تدریجی فقر و برقراری تدریجی عدالت را فرار از عدالت می‌داند.

در نظر صاحب موسوعه «الحیات»، طاغوت سه ضلع دارد: ضلع فرهنگی، ضلع سیاسی و ضلع اقتصادی. در مقام دفع و رفع ظلم، اصالت و اولویت با ظلم اقتصادی است (به عنوان نمونه، ر.ک: حکیمی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۲۵). از نگاه حکیمی، انقلاب اسلامی در سطح انقلاب سیاسی متوقف ماند و نتوانست وظیفه عدالت (انقلاب اقتصادی) را به انجام برساند. در این زمینه، کتاب‌های مستقلی نیز به نگارش درآمده است؛ از جمله: «منهای فقر» اثر مرتضی کیا، برگرفته از آثار استاد حکیمی، و «رالز - حکیمی: بررسی تطبیقی و نقد معیارها و ابعاد عدالت اقتصادی در اندیشه جان رالز و محمدرضا حکیمی» نوشته محمدرضا آرمان‌مهر.

۳-۵. عدالت به مثابه مشارکت

ولایت فقیه، به معنای حکومت طبقه روحانی است و روحانیت در مشارکت سیاسی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار است. در این رویکرد، برخلاف دیدگاهی که اصالت را به عدالت و مساوات اقتصادی می‌دهد، اصالت به مشارکت سیاسی اختصاص می‌یابد. حسین بشیریه و جریان جامعه‌شناسی سیاسی بر این مسأله تأکید بسیاری کرده‌اند. این منطق برگرفته از اندیشه‌های روسو است و در کتاب «حکمت و حکومت» نیز بازتاب گسترده‌ای یافته است.

در منطق «دموکراسی سکولار»، حکومت یک امر عمومی و مشارکتی است و همه‌ی شهروندان سهمی مشاع در حاکمیت دارند؛ اما ولایت فقیه به معنای انحصار حق حاکمیت و حکومت به یک طبقه‌ی خاص است. این شبهه در قالب‌های مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است: نخست، قالب فقهی که پروژه‌ی محسن کدیور نمونه برجسته‌ی آن است. دوم، قالب فلسفی همچون نظریه مالکیت



مشاع از مهدی حایری (ر.ک: حایری یزدی، ۱۹۹۴) و سوم، قالب جامعه‌شناختی که بیش از همه در آثار حسین بشیریه تفصیل و تطبیق یافته است (ر.ک: بشیریه، ۱۳۸۵).

نتیجه‌گیری

نسبت‌سنجی میان «عدالت اجتماعی» و «نظریه ولایت فقیه» نوآوری فقهی و معارفی محسوب می‌شود که نیازمند پرداخت فنی و تنقیح بیشتری است. این نسبت‌سنجی، ظرفیت بحث‌های میان‌رشته‌ای درباره ولایت فقیه و مشروعیت سیاسی را بیش از پیش افزایش می‌دهد؛ هرچند در متون فقهی نیز نشانه‌هایی از این نسبت‌سنجی مشاهده می‌شود. در یک صورت‌بندی کلان می‌توان موارد زیر را تفکیک کرد:

۱. برهان عقلی مستقل و غیر مستقل مبتنی بر مفهوم عدالت بدون تفکیک میان عدالت فردی و اجتماعی؛

۲. برهان عقلی بر ولایت فقیه با تأکید بر مفهوم عدالت اجتماعی؛

۳. توجه به اهداف و احکام اسلام مبتنی بر روایت «لولا حضور الحاضر» و پیوند آن با عدالت اجتماعی به عنوان یکی از اهداف اسلام، و صورت‌بندی احکام اسلام در راستای دستیابی به آن اهداف و همچنین بحث ضرورت حکومت؛

۴. استدلال به روایت مذکور برای اثبات ولایت فقیه (بحث دلالتی)؛

۵. استدلال به همان روایت برای اثبات ولایت فقیه (بحث دلالتی و سندی)؛

۶. اهمیت صورت‌بندی نسبت عدالت با نقد یا نفی ولایت فقیه.

به این ترتیب، اثبات ولایت فقیه با مفهوم عدالت اجتماعی، خواه ناخواه به بحث‌های فلسفه سیاسی و اجتماعی و مباحث علوم انسانی منتهی می‌شود و استدلال به عدالت اجتماعی همواره باید همراه باشد با بررسی موانع احتمالی که در ادبیات نافی و ناقد تبلور می‌یابد.



فهرست منابع

- ۱- نهج البلاغه. شریف رضی (۱۳۷۴ش). قم: مرکز البحوث الاسلامیه.
۲. آرمان مهر، محمدرضا (۱۳۹۰ش). رالز- حکیمی، بررسی تطبیقی و نقد معیارها و ابعاد عدالت اقتصادی در اندیشه‌ی جان رالز و محمد رضا حکیمی. قم: دلیل ما.
۳. اراکی، محسن (۱۴۳۶ق). نظریه حکم فی الاسلام. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴. بشیریه، حسین (۱۳۸۵ش). دیپاچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی. تهران: نگاه معاصر.
۵. تبریزی، جواد (۱۴۱۶ق). ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب. قم: اسماعیلیان.
۶. جعفریان، رسول (۱۳۸۹ش). جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران. تهران: علم.
۷. حایری یزدی، مهدی (۱۹۹۴م). حکمت و حکومت. لندن: شادی.
۸. حکیمی محمد رضا، و دیگران (۱۳۸۶ش). الحیاه. (احمد آرام، ترجمه). قم: انتشارات دلیل ما، چ ۸.
۹. _____ (۱۳۸۶ش). قصد و عدم وقوع. قم: دلیل ما.
۱۰. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸ش). تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۱۱. _____ (۱۳۸۴ش). تفسیر سوره حمد. بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۲. _____ (۱۳۶۶ش). شؤون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه ولایت فقیه از کتاب البیع). تهران: وزارت ارشاد.
۱۳. _____ (۱۳۸۳ش). کتاب البیع. بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۴. _____ (۱۳۶۹ش). وصیت‌نامه سیاسی - الهی امام خمینی (ره). تهران: وزارت ارشاد.
۱۵. _____ (۱۳۸۹ش). ولایت فقیه. بی‌جا: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۶. _____ (بی‌تا). نامه‌ای از امام موسوی کاشف الغطاء. بی‌جا: بی‌نا.
۱۷. عاملی، حسن بن زین الدین (۱۴۱۵ق). معالم الدین و ملاذ المجتهدین. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۸. فاضل لنکرانی، محمدجواد (بی‌تا). تئوری عدالت در حکومت اسلامی و ولایت فقیه. مقالات: www.fazellankarani.com
۱۹. فیرحی، داود (۱۳۹۵ش). در آستانه تجدید، در شرح تبیه الامه و تنزیه الملة. تهران: نشر نی.
۲۰. قاسمی محمدعلی (۱۳۹۲ش). ولایت سیاسی فقیهان. قم: مؤسسه فقهی ائمه اطهار (ع). تهران: نشر نی.
۲۱. کدیور، محسن (۱۳۷۷ش). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی.
۲۲. _____ (۱۳۷۷ش). حکومت ولایتی. تهران: نشر نی.
۲۳. _____ (۱۳۸۵ش). سیاست‌نامه خراسانی، (جمع‌آوری و تدوین). تهران: کویر.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۷ش). حقوق و سیاست. (محمد شهبازی، تحقیق و نگارش)، قم: مؤسسه امام خمینی.



۲۴. _____ (۱۳۸۸ش). نظریه سیاسی اسلام. (کریم سبحانی، تحقیق و نگارش)، قم: مؤسسه امام خمینی، چ ۲.
۲۵. معرفت، محمدهادی (۱۳۸۷ش). ولایت فقیه. قم: تمهید.
۲۶. واعظی احمد (۱۳۹۵ش). درآمدی بر فلسفه سیاسی اسلامی. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.
۲۷. _____ (۱۴۰۳ش). عدالت اجتماعی و فکر اسلامی معاصر. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۲۸. مال الله، محمد (۱۴۰۹ق). نقد ولایت فقیه. بی‌جا: دارالصحوة الاسلامیة.
۲۹. مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۹م). الخمينی و الدولة الاسلامیة. بیروت: دارالعلم للملایین.
۳۰. مؤمن‌القمی، محمد (۱۴۲۹ق). الولاية الالهية الاسلامیة. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
۳۱. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۸ق). دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامیة. بی‌جا: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة.